

ترتسکی فرزند خلف کائوتسکی

" تسلط دولت بر تمام وسائل اصلی تولید ، قدرت دولتی در دست پرولتاریا اتحاد این پرولتاریا با ملیون ها دهقان کوچک و خرده پا و رهبری دهقانان توسط پرولتاریا و .. آیا آنها همه آن چیزی نیست که برای ساختمان یک جامعه سوسیالیستی کامل ضروری است ؟ "

(از سخنان لنین)

خیانت تاریخی رویونیست های خروشچفی - دن سیاپینگ علیه ساختمان سوسیالیسم در شوروی و چین ، چنان عواقب زیانباری را برای جنبش های کارگری در برداشت که هنوز بعد از چند دهه مبارزه نیروهای راستین کمونیستی جهت زدودن این سمومات ضد انقلابی از دامن جنبش ، نتیجه مطلوبی حاصل نگشته است .

در چنین شرایطی که آشوفته فکری و سر درگمی فضای جنبش کمونیستی را آلوده ساخته است ، ترتسکیست و شبه ترتسکیستها این فرزندان خلف کائوتسکی که از نظر تاریخی نظرات بغایت ضد انقلابی ایشان به مزبله تاریخ سپرده شده بود ، بخود جرئت داده اند سر از گور تاریخ بیرون آورند و در صدند " بینش " ضد انقلابی ترتسکی را که چیزی جز همان نظرات ضد مارکسیستی سازش طبقاتی کائوتسکی نیست ، با تصور اینکه کویا مرور زمان قادر خواهد شد حافظه تاریخی را محو کند ، بمیان جنبش برند و با سرو دم تکان دادن ، هم دل اربابان خود را شاد کنند و هم با پخش آثار ترتسکی خاطرات همکاری با جاسوسان بین المللی و فاشیست ها در نابودی ساختمان سوسیالیسم در شوروی را از اذهان محو کنند .

غافل از اینکه این همکاری تاریخی ترتسکیست ها ناشی از بینش ضد لنینیستی آنان می باشد که مجدداً با رشد و گسترش اندیشه های رهایی بخش لنینیسم در جهان ، خود را باز تولید خواهد کرد و جاسوسان جدید و همکاران جدیدی را در معرض قضاوت و داوری تولید کنندگان خواهد گذاشت .

زمانه را بنکر که کار دنیا در اثر گردنکشی امپریالیسم بسرکردگی امریکا علیه بشریت ، بکجا رسیده است که جوجه ترتسکیستهایی که تا دیروز از فرط خیانت ترتسکی و دارو دسته اش جرئت اینکه خود را هوادار او اعلام کنند ، نداشتند (این حالت هم اکنون در ترتسکیتهای شرمگین وجود دارد) ، اکنون " هخا " وار می گوشند کمونیستهای راستین را که از یک دوره تاریخ سی ساله با افتخار شوروی و چین دفاع می کنند ، با چماق " استالینیسم " مرعوب کنند .

این مردمان نمی خواهند از تاریخ درس بگیرند ، که خیانت ترتسکی و ترتسکیستها علیه لنینیسم - علیه انقلاب سوسیالیستی و علیه ساختمان سوسیالیسم ، محصول " بینشی " است که ترتسکی و اعوان و انصارش از سال 1903 با مخالفت خویش با لنینیسم آغاز و در تمامی دوران قبل و بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکثراً در تمام زمینه های اساسی (سیاسی-تشکیلاتی) ، تاکتیک های مبارزاتی و روش های پیاده کردن سوسیالیسم با بلشویک ها در تضاد کامل قرار داشتند و علیه آن به همکاری با دشمنان سوسیالیسم پرداختند . بطوری که آنان حتا بعد از اخراج ترتسکی از کشور ، از همکاری با بدترین و شرورترین دشمنان شوروی سوسیالیستی تا زمان مرگ ترتسکی دست بر نداشتند . تنها با مرگ او " بینش " ضد لنینیستی او نیز دفن شد . تا سرانجام بعداز خیانت رویونیسم خروشچفی ، مجدداً سر از گور تاریخ بیرون آورد .

برای شناخت بیشتر از این " بینش " بجاست به گفته ترتسکی گوش فرا دهیم . ترتسکی در مبحث " حکومت کارگری در روسیه و سوسیالیزم " می گوید :

" بدون پشتیبانی مستقیم دولتی پرولتاریای اروپا (انقلاب سوسیالیستی همزمان در چندین کشور اروپائی) ، طبقه کارگر روسیه قادر نسبت در قدرت مانده ، تسلط موقتی خودرا به دیکتاتوری سوسیالیستی استواری تبدیل کند (تاکید از ترتسکی) . حتی برای یک لحظ هم نمی توان در این مورد شک کرد " .

این نقل و قول از گفته های خود ترتسکی است که در آثارش یافت می شود . ترتسکی با صراحت تمام بدون یک لحظ شک و تردید ، حصل انقلاب سوسیالیستی در روسیه را شکست می داند . مخالفت های

قبلی و بعدی تر تسکی علیه لنینیسم دقیقاً از این " بینش " ناشی می گردد ، نه از رفتار های اشتباه آمیز سقرا و کبرای موجود در حزب بلشویک .

شرکت تر تسکی و یارانش در کمیته مرکزی حزب بلشویک و بوجود آوردن تشکیلات مخفی موازی با آن ، نه امری تصادفی ، بلکه آنرا باید دقیقاً در راستای " بینشی " دانست که با هدف براندازی حکومت شورا ها انجام گردید . حال باید از هواداران او سؤال کرد آیا این چماق " استالینیسم " بود که بر سر آنان فرود آمد یا " بینش " ضد انقلابی تر تسکی بود که چون آواری بر سرشان خراب شد . این مطلب را هم باید اضافه کرد که این " بینش " تر تسکی با الهام از اندیشه های کائوتسکی بود . تر تسکی در همین مبحث به نقل از کائوتسکی می گوید :

" در سال 1904 ، کائوتسکی در بحث چشم انداز انکشاف اجتماعی و تخمین امکان انقلاب قریب الوقوعی در روسیه ، می نویسد : انقلاب در روسیه نمی تواند فوراً منجر به رژیم سوسیالیستی شود . شرایط اقتصادی کشور برای چنین هدفی کوچکترین پختگی ندارد . "

ملاحظه می گردد منبع الهام تر تسکی ، کائوتسکی بود نه لنینیسم . و با الهام از همین منبع به اعمالی دست زد که کائوتسکی علیه جنبش کمونیستی انجام داد . با نظری اجمالی به برخی از اعمال خائنه و خرابکارانه کائوتسکی علیه جنبش کارگری بر احوالی می توان بر درستی قضاوت : تر تسکی فرزند کائوتسکی صحنه گذاشت .

بطور نمونه هنگامی که احزاب بین الملل دوم (کائوتسکی از رهبران آن بود) در کنگره بال در سال 1912 ، تصمیم گرفتند و قطعنامه صادر کردند مبنی بر اینکه ؛ اگر جنگ امپریالیستی شروع گردد ، ما (احزاب کمونیستی) علیه آن خواهیم جنگید . ولی در آستانه جنگ در سال 1914 دقیقاً ضد آن رفتار کردند . یعنی بجای سازماندهی و بسیج کارگران علیه جنگ – کارگران را تشویق کردند که به جبهه های جنگ بروند و برای مقاصد غارتگرانه امپریالیست ها کشته شوند .

در هنگامی که در سال 1918 ، شورا های کارگری با الهام از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در برخی از نقاط آلمان چون هامبورگ – برلین – مونیخ و .. برقرار گردیده بود ، بطوریکه در برلین حکومت شورا ها را رسماً اعلام داشت ، کائوتسکی در نقش رهبر بجای تشویق کارگران به حمایت از شورا ها ، در همکاری با بورژوازی به قتل و عام کارگران پرداخت .

روزهای 24 و 25 اکتبر شورا های نمایندگان کارگران و سربازان همراه با طبقه کارگر پتروگراد به رهبری حزب بلشویک به کاخ زمستانی یورش بردند ، دولت موقت بورژوائی (کرنسکی) را سرنگون ساختند و خود زمام امور را بدست گرفتند . با این پیروزی ، پرولتاریای روسیه خود را به طبقه حاکمه تبدیل کرد . بلافاصله ساعاتی چند بعد از پیروزی ، دومین کنگره نمایندگان شورا های سراسری روسیه مرکب از نمایندگان کارگران و دهقانان تشکیل شد و در فراخوانی که بمناسبت پیروزی انقلاب انتشار داد ، اعلام داشت که حکومت را بدست خود می گیرد . یعنی شورا ها بمثابه نمایندگان مردم ، بمثابه ارگان زحمتکشان و کارگران ، بمثابه عالی ترین ارگان حاکمیت خلق با سرنگون کردن بورژوازی بر مسند حاکمیت قرار می گیرد .

در چنین شرایطی بدیهی است که سخن گفتن از برقراری مجلس موسسان که مربوط به دوران قبل از کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا می باشد ، نه تنها گامی به جلو و مترقی نیست ، بلکه بر عکس حرکتی است به عقب و ارتجاعی . چرا که در مجلس موسسانی که بورژوازی هم شرکت داشته باشد از نظر تاریخی – سیاسی در مقابل شورا هایی که بمثابه نمایندگان کارگران و دهقانان فقیر تشکیل شد ، حرکتی است عقب گرایانه و با دفاع از منافع بورژوازی می باشد .

درست در چنین دورانی که پرولتاریا قدرت را در دست دارد ، کائوتسکی که اصلاً به انقلاب سوسیالیستی در روسیه اعتقادی نداشت ، آنرا (مجلس موسسان) بعنوان بهانه ای در جهت مخالفتش علیه انقلاب اکتبر طرح می کند .

ملاحظه می گردد که تمامی اعمال کائوتسکی (موضع او در عدم امکان انقلاب سوسیالیستی در سال 1904 – همکاری او با بورژوازی در سال 1914 و 1918) در قبل و بعد از انقلاب علیه بلشویکها ، ناشی از " بینشی " است که به انقلاب سوسیالیستی در یک کشور اعتقادی ندارد و در همه حال دست در بغل بورژوازی ، تا فرا رسیدن انقلاب جهانی ، پرولتاریا را تشویق می کند در رکاب بورژوازی

گام بردارد. بطوریکه خود (کائوتسکی) تا پایان عمرش در کنار بورژوازی قرار داشت. در واقع این است لپ کلام کائوتسکی که الهام بخش نظریات ترسکی می گردد.

روشن است که تمامی اعمال ضد انقلابی ترسکی و یارانش در داخل شوروی و خارج از کشور محصول " بینشی " است که انقلاب سوسیالیستی در یک کشور را محال می داند. و از همین زاویه است که در تضاد با لنینیسم (مارکسیسم دوران انحصارات امپریالیستی) قرار می گیرد.

افسانه " استالینیسم " :

جای شگفتی است که ترسکیست ها هرگز از خود سؤال نمی کنند کسی (ترسکی) که از اساس با انقلاب سوسیالیستی در یک کشور مخالف است ، چگونه می تواند با طرح ها و برنامه های ساختمان سوسیالیسم در یک کشور موافق باشد و بخواهد در جهت استقرار و تحکیم آن گام بردارد. تا چه رسد برای آن مبارزه کند.

بنابراین روشن است " استالینیسم " افسانه ای بیش نیست که تمامی دشمنان انقلاب سوسیالیستی از آن بعنوان حربه ای علیه یک دوره از ساختمان سوسیالیسم در شوروی بکار می برند. تا مارکسیسم - لنینیسم را در اذهان خدشه دار کنند ، آنرا خوار و خفیف گردانند و توده های رنج و کار را از فکر انقلاب کردن منحرف گردانند.

از طرف دیگر ترسکیست ها با حربه " استالینیسم " درک نازل خویش از مارکسیسم را به نمایش می گذارند. آنان با طرح دیکتاتوری حزب در مقابل دیکتاتوری پرولتاریا ، در صدد هم مضمون انقلابی آنرا تهی گردانند ، و هم رهبری حزب بلشویک بر شورا ها را علت اصلی شکست ساختمان سوسیالیسم در شوروی قلمداد کنند. کاری را که کائوتسکی انجام داد (باید توجه داشت این موضع گیری ها در حالی است که اصلاً به انقلاب سوسیالیستی در یک کشور باور ندارند) . در حالی که آموزگاران بزرگ مارکسیسم نه تنها بر رهبری حزب کمونیست بر شورا ها تاکید می ورزند ، بلکه آنرا علت انجام انقلاب و پیروزی ساختمان سوسیالیسم تا محو کامل طبقات و ستم طبقاتی می دانند.

لذا ترسکیسم مانند کربه مرتضی علی که از هر طرف به هوا پرتابش کنی چهار دست و پا روی زمین قرار می گیرد ، از هر طرف آنرا مورد بررسی قرار دهی سرانجام به کائوتسکیسم ختم میگردد.

اسلحه انتقاد :

نکته دیگر مطلبی است که ترسکیست های امروزی از بت اعظم سابق شان به ارث بردند و با ژست های روشنفکرانه می خواهند خود را مارکسیسم نشان دهند. و به اصطلاح با اسلحه انتقاد می خواهند به نقد مارکسیسم بپردازند (بدون داشتن درک روشن از آن) ، با نقد آغاز میکنند و آنرا به " انواع " تقسیم می کنند و سپس آنرا (مارکسیسم) بدور می اندازند.

ترسکیست ها درک نمی کنند ، آنچه که مارکس در فعالیت سازنده خود (با اسلحه انتقاد) مورد انتقاد قرار می داد ، جنبه های ارتجاعی ، محافظه کارانه و ضد انقلابی ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی بود. مارکس هر آنچه را که مثبت و انقلابی بود می گرفت و آنچه را که ارتجاعی و محافظه کارانه بود بدور می انداخت. مارکسیسم یک تئوری انقلابی است و در تئوری انقلابی جایی برای جنبه های محافظه کارانه و ضد انقلابی که شما تحت عنوان " دفاع از کارگران سقر " ، به کارگران موعظه همکاری با نهاد بین المللی سرمایه (سازمان جهانی کار) می کنید ، نیست.

مارکسیسم قلبی شما که کارگران را از مبارزات سیاسی منع می کند ، مارکسیسم انقلابی نیست.

روشن است نظرات ترسکیست ها در هر زمینه ای با مارکسیسم بکلی بیگانه است و آنان بی جهت می کوشند آنرا بمنابیه " نوعی " از مارکسیسم جا بزنند.

در واقع هدف ترسکیست ها مخدوش کردن مارکسیسم و ایجاد سردرگمی در جنبش کارگری است (نمونه دخالتشان در جنبش کارگران سقر) . مارکسیسم ترسکیستی ، ضد مارکسیسم است. اگر چه پیروان آن خود را مارکسیست می نامند و خود را از " مارکسیسم روسی " (لنینیسم) متمایز میگردانند. تعجب این جاست که این مردمان (حتی نوع شرمگینشان) سعی دارند خود را وارثان راه لنین جا بزنند (البته برای ما لنینیست ها روشن است که این " سکت " ها همانطوریکه با نام مارکسیست کارشان برای سرمایه داران **مفید** و برای کارگران **مضر** است ، با همان نیت از لنین نام می برند که از مارکس) .

این "سکت" ها از شخصی (لنین) نام می‌برند و آثار او را در کنار آثار ترتسکی قرار می‌دهند که با کشف قانونمندی های آن دوران (رشد ناموزونی اقتصادی - سیاسی) توانست بطور علمی "انقلاب سوسیالیستی در یک کشور را" تئوریزه کند و برای انجام و پیاده کردن آن صد ها رساله و مقاله به نگارش درآورده است. در حالی که ترتسکیست ها وقیحانه این کشف را به استالین نسبت می‌دهند، نه لنین. چون در غیر این صورت مجبور می‌شوند با لنینیسم به مقابله پردازند. این حضرات نمی‌خواهند درک کنند، اگر لنین در قید حیات و بجای استالین بود، هرگز اجازه نمی‌داد خواهر ترتسکی و پسرش تا سال 1938 در پست های مهم در ساختمان دفتر مرکزی حزب بلشویک باشند.

کلام مارکسیسم:

مارکسیسم خواها تکامل است و تکامل مارکسیسم، در اوضاع و احوال مختلف، و در واقعیت های گوناگون، در خود مارکسیسم نهفته است.

مارکسیسم دگم نیست، بلکه راهنمای عمل است. در "مانیفست کمونیست" بمثابة سند برنامه ای حزب کمونیست، آنچه پایه ای و اساسی است، مشی سیاسی پرولتاریا برای کسب قدرت حاکمه است. **سیاست** (امری که ترتسکیست ها در مبارزه طبقاتی بدان بهائی نمی‌دهند و کارگران را از توسل بدان منع می‌کنند)، اساس مبارزه طبقاتی پرولتاریا است. مبارزه اقتصادی و ایدئولوژیک (دو بعد دیگر مبارزه طبقاتی، که ترتسکیست ها بر بخش اقتصادی آن تاکید دارند - در حالی که کارگران را از مبارزه ایدئولوژیک برحذر می‌دارند) در خدمت مبارزه **سیاسی** است. از این جهت چنانچه به هر بهانه و دلیلی، مبارزه طبقاتی (سیاسی) و کسب قدرت دولتی را از مارکسیسم حذف کنند و مارکسیسم را تا سطح فرهنگ و فلسفه و اخلاقیات پائین آورند و به آن محدود سازند، دیگر سرو کار ما با مارکسیسم نیست، بلکه با انحراف و روی گرداندن از مارکسیسم است.

نتیجه:

ترتسکیست ها مانند بقال ها مارکسیسم را چون نخود و لوبیا در کیسه ریخته و در حال سوا کردن "نوعی" از آن می‌باشند. این جماعت درک نمی‌کنند، لنینیسم عین مارکسیسم است و نه "نوعی" از مارکسیسم. لنینیسم مارکسیسم دوران امپریالیسم است (تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتری است). مارکسیسم از زمان پیدایش خود مانند هر علم دیگر، با دست پایه گذاران آن تکامل یافته و در این راه تکامل لنین سهم برجسته ای ایفا کرده است. لنینیسم "نوعی" از مارکسیسم نیست همانگونه که تئوری نسبیت انشتین را نمی‌توان نوعی از فیزیک دانست، همانطوریکه ژنتیک نوعی از بیولوژی نیست. مارکسیسم علم است و مانند هر علم دیگری تکامل می‌یابد و تکامل مارکسیسم را مانند هر علم دیگر نباید نوعی از مارکسیسم بشمار آورد (همان کاری را که ترتسکیست ها می‌کنند)، بلکه باید آنرا عین مارکسیسم دانست.

ترتسکیست ها که هنری جز اغتشاش کردن ندارند، کارشان تبلیغ و ترویج آثار ترتسکی می‌باشد، آثاری که چیزی جز سخنان روشنفکرانه نیست و نه تنها راه را نشان نمی‌دهد، بلکه برعکس سردرگمی در جنبش را دامن می‌زند. آثار ترتسکی مصداق این شعر پر نغز لنین خطاب به مارکسیم گورکی است:

رهنمایی کی توانی ای که ره را خود ندانی

با نقل و قولی از لنین در تاکید امکان انقلاب سوسیالیستی در یک کشور ادامه سخن در این مبحث را به بعد موکول می‌کنم.

"به عمل متحد پرولتر های تمام کشور ها اندیشیدن بمعنی تعلیق سوسیالیسم به محال است" (کاریکاتوری از مارکسیسم - لنین)

ادامه دارد

